

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر عباس آزادیان



مهاجرت و پناهندگی

به ادامه گذشته

قسمت هفتم: کودکان و مهاجرت

در این غربت نا شاد

یاسی است اشتیاق

که در فراسوهای طاقت میگذرد

شاملو - هجرانی

بارها از من پرسیده اند که چه سن و سالی برای مهاجرت بهترین سن و سال ممکن میباشد. جواب به این سؤال آسان نیست و مطالعات چندانی هم در این زمینه در دسترس نمیباشد.

فکر میکنم بحثهایی که تا کنون داشته ایم پیچیدگی مسأله مهاجرت را نشان داده است. در هر سنی که دست به مهاجرت بزنیم برای انطباق، نیاز به تغییر و تحولات فراوان در درون خود داریم. در این نوشته به برخورد کودکان با مسأله مهاجرت و مشکلاتی که آنها در برابر خود دارند میپردازم. در قسمتهای آینده به برخورد نوجوانان، جوانان و سالمندان هم خواهم پرداخت. در این مطلب، به ویژگیهای خاص کودکان، جنبه های مهم در رشد شخصیت و زمینه های خانوادگی مهاجرت که تجربه کودکان را شکل میدهد میپردازم.

خانمی از سیدنی برای من نوشته زیر را فرستاده است:

"ما به تازگی به استرالیا مهاجرت کرده ایم. من و همسر من به این مسأله به عنوان مشکل نگاه نمی کنیم اما فرزندم که چهارسال دارد دایم سؤالات فلسفی می پرسد که ما چرا اومدیم اینجا چرا بقیه نیومدن و سراغ تک تک افراد فامیل رو از من میگیره مخصوصاً بعد هر بار تلفنی که از طرف فامیل میشه من سعی می کنم خیلی ساده جوابشو بدم حتی براش کره جغرافیایی خریدم که فاصله را و ایران رو بهش نشون بدم. بعضی وقتها هم دلم می خواد کسی بهمون زنگ نزنه که فرزندم اینقدر سؤال پیچم نکنه. از یک طرف مطمئن هستم که کار خوبی کردم اما از طرف دیگه نمی دونم باید چه رفتاری داشته باشم که خیلی بچه ام تو فکر نره و ناراحت نشه."

در برخورد با تجربه کودکان از مهاجرت باید چند واقعیت را در نظر گرفت:

۱- کودکان با توجه به سنشان ممکن است درک چندانی از مهاجرت نداشته باشند. من نمیخواهم به مراحل رشد عقلانی- منطقی کودکان که "پیاژه" به بررسی آن پرداخت وارد شوم. در اینجا به این اکتفا میکنم که کودک ۴-۵ ساله ممکن است درک چندانی از معنای واقعی مهاجرت نداشته باشد. آنچه کودک در چنین سن و سالی درک میکند واقعیت دور بودن از انسانهایی است که در زندگی او نقش قابل توجهی داشته اند و اکنون در دور و بر او حضور ندارند. در تماس نبودن با انسانهای آشنای زندگی میتواند اضطرابهای شدیدی در کودک ایجاد کند که ریشه در احساس نا امنی دارد.

۲- کودکان در سنین اولیه زندگی از لحاظ شکل گیری شخصیت هنوز در مراحل ابتدایی هویت یابی قرار دارند. علی رغم آنکه جنبه های مهمی از شخصیت آنها شکل گرفته است ولی راه درازی دارند تا هویت فردی، اجتماعی، طبقاتی، قومی و غیره خود را نهایی کنند. این امر میتواند جنبه های مثبت داشته باشد. از این زاویه کودک بیشتر به یک ظرف خالی میماند که هویت خود را بیشتر از جامعه جدید میگیرد و لذا احساس تناقض کمتری بین جنبه های دو فرهنگ مختلف میکند. در مقابل، بچه هایی که در سنین بالاتری دست به مهاجرت میزنند و هویت اجتماعی قبل از مهاجرت آنها شکل گرفته است ممکن است نا همخوانیها و درگیریهای بیشتری در درون خود احساس کنند که حاصل تناقضهای دو فرهنگ متفاوت میباشد.

جنبه منفی مهاجرت در سنین پائینتر این است که کودک از آشنایی آگاهانه با فرهنگ مادری محروم میشود و دچار نوعی بیگانگی با فرهنگ سرزمین مادری شده و در نتیجه با افرادی که با آن فرهنگ زندگی میکنند - و از جمله

والدین خود- نیز بیگانه میشوند. در مقابل، فردی که در سن بالاتر دست به مهاجرت میزند و در معرض دو فرهنگ قرار میگیرد، اگر بتواند نا همخوانیهای دو فرهنگ را برای خود حل کند تجربه دو فرهنگ و جنبه های مثبت دو جامعه را پذیرا می گردد و آن مجموعه را به ابزار برجسته ای برای رشد خود بدل میکند.

۳- کودکان معمولاً در تصمیم گیری درباره مهاجرت نقشی ندارند و از این لحاظ در واقع مهاجر نیستند بلکه تبعیدی اند. آنان به اجبار وطن خود را ترک کرده اند. هرچند ممکن است اطلاعاتی در مورد مهاجرت به کودک داده شده باشد ولی محتوای این اطلاعات محدود است و مقدار آن به چهار چوب ارتباطی خانواده از طرفی و سن کودک از سوی دیگر وابسته است. درک کودک هم از این مطالب میتواند محدود باشد. از این زاویه مطالبی که در فصل اول در مورد تفاوت تبعیدی و مهاجر نوشتم در مورد کودکان مصداق پیدا میکند.

۴- کودکان به دلایل متعدد درک درستی از مسأله مهاجرت ندارند و نمیتوانند درک کنند که چرا بزرگترها همه چیزهای خوبی را که او به آنها عادت کرده بود از او میگیرند و او را به جایی غریبه و نا آشنا میبرند.

۵- واکنش کودک در مقابل مسائل و مشکلات مهاجرت و محیط جدید به میزان زیادی وابسته به واکنش والدین او در مواجهه با این مسائل و مشکلات است. بزرگترها در مقابل مهاجرت و مسائل و مشکلات آن همیشه واکنش منطقی و درست نشان نمیدهند. در این صورت واکنشهای عصبی بزرگترها به کودکان نیز منتقل میشود بدون اینکه کودکان خود توان چندان برای درک این مسائل و واکنش درست نسبت به عوارض منفی این مسائل را داشته باشند.

۶- در مهاجرت بحثها و درگیریهای والدین اضافه میشود. والدین احساس اضطراب و ناتوانی میکنند و گاه به گاه این ناراحتیهای والدین به شکل خشونت علیه کودکان خود بروز میکند. خشونت علیه کودکان عواقب جدی در بر دارد. به دلیل عوارض قانونی خشونت علیه کودکان در غرب، شدت و گسترش خشونت در بین بسیاری از خانواده ها در مقایسه با ایران کمتر است. این مسأله را بسیاری از نوجوانان که من در درمان آنها نقش داشته ام به من گفته اند که در کانادا خشونت فیزیکی به وسیله والدین را دیگر تجربه نکرده اند ولی سایر انواع خشونت هنوز ادامه داشته و شیوع گسترده ای دارند.

عوامل متعددی میتوانند به شکل مثبت و یا منفی بر تجربه مهاجر در هر سنی که باشد تأثیر بگذارند. یکی از مسائلی که نقش تعیین کننده ای بر تجربه مهاجرت دارد موقعیت اجتماعی- اقتصادی والدین است:

- وضع اقتصادی خانواده است که تعیین میکند که خانواده در کدام محله ساکن شود و با چه مسائل و مشکلاتی در محیط جغرافیایی خود مواجه شود.

- وضعیت خانوادگی تعیین میکند که آیا کودکان میتوانند امکان بازگشت به کشور خود را داشته باشند یا خیر و آیا امکان ملاقات سرزمین مادری و بستگان و تازه کردن سرزندگی روحی و فرهنگی برای فرد وجود دارد و آیا احساس امنیت به کودک باز میگردد و یا خیر؟

- وضعیت اقتصادی خانوادگی زمانی را که والدین میتوانند به کودکان اختصاص بدهند و با آنان سپری کنند تعیین میکند.

- وضعیت بهتر اقتصادی خانواده این شانس را در اختیار خانواده قرار میدهد که امکانات بیشتری به کودکان خود اختصاص دهند.

- وضعیت اقتصادی خانواده تعیین میکند که کودکان از امکانات تحصیلی کافی برخوردار خواهند بود یا نه.

- وضعیت اقتصادی خانواده تعیین میکند که جوانان برای تأمین هزینه تحصیل خود باید کار کنند یا نه. این مسأله میتواند عواقب مثبت و یا منفی فراوانی در بر داشته باشد. اجبار به کار برای تأمین نیازهای خود، وقت مفید برای درس خواندن را کم میکند و میتواند امکان رقابت کردن کودکان را برای رشته های بهتر تحصیلی کم کند.

به طور کلی خانواده هایی که از امکانات پائین اقتصادی برخوردارند شرایط دشوارتری را در برابر خود دارند، در محله های پائینتری زندگی میکنند و امکانات کمتری در اختیار کودکان خود میگذارند و معمولاً با مشکلات بیشتری مواجه میشوند. البته در مجموع، تجربه نشان داده که علی رغم مشکلات متعددی که بر سر راه مهاجران وجود دارد از جمله برخوردهای نژادپرستانه، رقابتهای محیط کاری و محدودیت امکاناتهای موجود در کشور جدید، این خانواده ها در طی زمان شرایط بهتری پیدا میکنند اما بهایی که خانواده برای پیشرفت میپردازد میتواند بسیار گران باشد و عواقب این مسأله بیشتر گریبان کودکان را میگیرد.

برای رشد سالم شخصیت، کودک نیاز به محیطی دارد که به او احساس امنیت بدهد. این احساس امنیت به خصوص از رابطه کودک با مادر و پدر سرچشمه میگیرد. کیفیت رابطه کودک با مادر و احساس امنیت حاصله به کودک امکان میدهد تا بر اضطراب خود غلبه کند و با آرامش در محیط به کاوش و یادگیری مشغول بشود. این احساس استقلال باعث ایجاد و رشد اعتماد به نفس در کودک میشود. مهاجرت و عواقب احتمالی آن – واز جمله ایجاد اختلال در چهارچوبهای خانوادگی و افزایش تنشهای والدین- این احساس اطمینان و آرامش را در هم میریزد و در نتیجه بعد از مهاجرت ممکن است آن محیط آرام و اطمینان بخش ضروری برای رشد احساس امنیت در اختیار کودک نباشد. حاصل میتواند بروز و رشد عدم اعتماد به نفس در کودک باشد که خود میتواند عوارضی همچون اضطراب، افسردگی، تنبلی و خجالتی بودن و غیره در سالهای نوجوانی در پی داشته باشد.

قبلاً مطرح کرده ام که یکی از نیازهای درونی کودک که به رشد او کمک میکند داشتن تصویری ایده آل از والدین و ایجاد یک الگوی رفتاری مناسب میباشد. مهاجرت میتواند در این مسأله خدشه ایجاد بکند. اگر والدین نقش اجتماعی جدیدی پیدا کنند که آنرا در سطح خود نمیدانند و با این تنزل موقعیت اجتماعی به شکل منفی برخورد کنند (که چندان غیر طبیعی هم نیست) دیگر آن تصویر ایده آل از والدین مخدوش گردیده و در نتیجه کمک چندانیه به جا افتادگی کودک در محیط جدید نمیشود. اضطرابهای والدین و برخوردهای خشن آنها میتواند باعث اضطراب و عدم اطمینان در کودکان شود که به نوبه خود باعث عدم اعتماد به نفس در کودکان میشود و نداشتن اعتماد به نفس طبیعتاً عواقب دراز مدت خود را در بر خواهد داشت.

در همین رابطه است که تغییر چهارچوبهای خانوادگی معنی می یابد و تأثیر عمیقی بر کودکان میگذارد. عدم حضور افرادی که تأثیر عمیقی بر کودک داشته اند و محیط عاطفی او را تشکیل داده بودند و از جمله خاله ها و عمه ها و پدر بزرگ و مادر بزرگ و همکلاسیها و غیره، میتواند تأثیرات منفی قابل توجهی داشته باشد. وقتی محیط بعد از مهاجرت کودک در مجموع منفی باشد کودک رفتارهای نا هنجار از خود نشان خواهد داد. کودک ممکن است دچار انواع ترسها و اضطرابها شود، در مدرسه منزوی شده و حتی میل به مدرسه رفتن را از دست بدهد. کودک ممکن است بخواهد دائماً در کنار پدر و مادر خود بماند و گوشه گیر شود و لذا رفتارهای تازه و ضروری برای رشد در محیط جدید را یاد نمیگیرد و دچار شکست تحصیلی میشود. در برخورد واکنشی با این شکستها و سرخوردگیها، بعضی کودکان به سرکشی و خشونت روی می آورند. در مواردی کودکان ممکن است دچار افسردگی و کابوسهای هولناک و وسواس بشوند و یا به انواع و اقسام بیماریهای جسمی مبتلا بشوند.

چهارچوبهایی که والدین برای کودکان ایجاد میکنند و نیز برخورد مردم کشور میزبان هم میتواند تأثیرات عمیقی بر میزان جا افتادگی کودکان در محیط جدید بگذارد. به چند نمونه توجه کنید:

- در مهاجرت، انتظار خانواده از کودک بسیار بالا است و گاه در حدی است که کودک توان برآوردن آنها را به هیچ وجه ندارد. تأثیرات منفی این امر قابل توجه است.

- در مهاجرت محل اقامت و مدرسه کودک ممکن است به دفعات تغییر کند زیرا خانواده مجبور به جابجایی های متعدد است. این تغییرات بر میزان اجتماعی بودن کودک و توان حفظ روابط دراز مدت او تأثیرات منفی خواهد داشت.

- در مهاجرت کودک خود را با دیگران متفاوت میبیند. توجه او به این تفاوتها میتواند تأثیرات مثبت و یا منفی در زندگی او داشته باشد. مثبت و یا منفی بودن این تجربه بستگی به کشور محل زندگی و منطقه ای که فرد در آن زندگی میکند دارد.

- ترس از غربی شدن برای والدین اهمیت خاص دارد. بعضی از والدین آنچنان نگران غربی شدن کودکان هستند که این ترس را به شکل غیر منطقی به کودکان خود منتقل میکنند. این مسأله میتواند گوشه گیری کودک را تشدید کند و در آنها اضطراب شدیدی در رابطه با فرهنگ حاکم در کشور میزبان ایجاد کند. من در بحث جداگانه ای به مسأله ناشی از واکنش کشورهای میزبان به مهاجران و عواقب روحی- روانی آن خواهم پرداخت ولی در رابطه با برخورد والدین و عوارض آن به نمونه زیر توجه کنید:

مادری در رابطه با مشکلات پسر نوجوانش به من مراجعه کرده بود. میگفت وقتی به تورنتو آمده بود خیلی میترسید که پسرش مثل کاناداییها شود. میترسید که دچار زیاده خواهیهای بچه های کانادایی شده و یا دنبال درس و مدرسه نرود و فقط به بازی و به خصوص بازیهای کمپیوتری دل ببندد. برای جلوگیری از چنین پیش آمدی ارتباط بسیار محدودی با دیگران ایجاد کرد و پسر خود را از ایجاد دوستی خارج از مدرسه منع کرد. اکنون چهارسال از مهاجرت آنها میگذرد و شکایت و نگرانی و اضطراب اولیه مادر به این نوجوان منتقل شده و باعث محدودیت اجتماعی او شده است. پسر این

خانم بسیار گوشه گیر است و علی رغم موفقیت درسی، توان اجتماعی بالایی ندارد و همیشه حتی در مدرسه منزوی است. این مادر به خصوص از کمبود فعالیت فیزیکی پسر که منجر به اضافه وزن بالایی گردیده رنج میبرد.

مهاجرت در سنین کودکی جنبه های مثبتی هم میتواند داشته باشد:

۱- وقتی کودکان به همراه والدین خود مهاجرت میکنند، در مقابل مسائل و مشکلات مهاجرت - به وسیله والدین خود - مورد محافظت قرار میگیرد و در واقع - در صورتی که والدین با درک بالا و بلوغ فکری با مسائل و مشکلات مهاجرت برخورد کنند و تنشهای خود را به دیگر اعضای خانواده منتقل نکنند- احساس مثبتی از مهاجرت پیدا میکنند.

۲- کودک توان بیشتری در جذب راهها و روشها و افکار و زبان جدید دارد و به سرعت به محیط جدید خو میگیرد. از آنجا که هنوز حالات روحی نوجوانی مثل خجالتی بودن و تنشهای مربوط به هویت یابی و غیره در کودکان شکل نگرفته مانع رشد آنها در محیط جدید نمیشود.

۳- با توجه به مطالب فوق، کودک به سرعت جامعه جدید را میپذیرد و در آن احساس راحتی میکند.

در مجموع اگر کودک قبل از مهاجرت رابطه خوبی با والدین و دنیای اطراف خود داشته باشد و اگر تناقضهای حاصله به دلیل مهاجرت و مشکلات حاصله از مهاجرت برای خانواده بسیار شدید نباشد تجربه ای مثبت از مهاجرت پیدا خواهد کرد. این تجربه مثبت در نهایت منجر به جا افتادگی سالم کودک در محیط جدید و رشد آتی اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی او خواهد شد. در چنین چهارچوبی کودک میتواند با تغییرهای فراوان حاصله از مهاجرت کنار بیاید.

باید توجه داشت که بعضی کودکان میتوانند غم و غصه خود را بهتر بیان کنند و بعضی کودکان از بیان ناراحتیهای خود ناتوانند، و غم خود را از طریق بد اخلاقی، کج خلقی و حتی خشونت نشان دهند. درک به موقع علت خشونت میتواند مانع بروز واکنشهای نابه جا بشود. تشخیص به هنگام مسائل و مشکلات و یافتن راههای منطقی مقابله با آن میتواند به جا افتادگی مثبت کودک در محیط جدید کمک کند.

در مورد کودکان، مسائل خاص دیگر نیز میتواند پیش بیاید که خارج از اراده آنان است و تمامی زندگی آینده آنها را میتواند تحت شعاع قرار دهد. نداشتن کنترل بر سیر وقایع و احساس بازیچه بودن در هر مرحله ای از زندگی عواقب منفی روحی و روانی ایجاد میکند. مسأله مهاجران افغانی و عراقی را در ایران به یاد بیاورید. در سه دهه گذشته چندین میلیون پناهنده عراقی و افغانی به ایران مهاجرت کرده اند. ده ها هزار نفر از این افراد با زنان ایرانی ازدواج کرده و صاحب فرزند شده اند. اما متأسفانه از آنجا که طبق قوانین ایران تابعیت کشور فقط از طریق پدر انتقال می یابد. بچه هایی که از مادر ایرانی و پدر پناهجوی افغانی یا عراقی در ایران به دنیا آمده اند از تابعیت ایران محرومند و در نتیجه از امکانات و حقوق یک شهروند ایرانی محرومند. تخمین زده میشود که بیش از یک صد هزار کودک با این شرایط نا مشخص در ایران زندگی میکنند. اگر دولت ایران تصمیم بگیرد که این پناهجویان را به کشور خود بفرستد - همانگونه که در مورد بسیاری از افغانها این امر صورت گرفته است- این کودکان توان ماندن در ایران را نخواهند داشت و مجبورند کشور خود را ترک کنند و به مناطق جنگ خیز بروند.

متأسفانه در اردیبهشت سال ۱۳۸۵ مجلس هفتم، کلیات طرحی را که میتوانست راه را برای دادن تابعیت ایرانی به این کودکان هموار کند رد کرد. شکی نیست که اکثر قریب به اتفاق این کودکان همراه والدین خود در مناطق فقیر و بدون امکانات شهرهای بزرگ به زندگی حاشیه نشینی خود ادامه میدهند. مهاجر و یا پناهجوی غیر قانونی بودن عوارض متعددی دارد. هویت اجتماعی نداشتن و یا زندگی در حاشیه از جنبه های دردناک زندگی این مهاجران است و کودکان آنها از عوارض آن در امان نیستند.

در اکثر کشورهای غربی مشکل به اصطلاح "مهاجران غیر قانونی" امکانات این افراد و خانواده های آنها را بسیار محدود میکند. این مشکلات شامل موارد زیر میباشد.

۱- خطر اخراج دائماً این خانواده ها را تهدید میکند.

۲- خطر اخراج ترس و اضطراب دائمی در این خانواده ها ایجاد میکند.

۳- این ترس و اضطراب به کودکان منتقل میشود و سلامت روحی آنها را به خطر می اندازد.

۴- سلامت جسمی و بهداشتی این کودکان هم در خطر است زیرا والدین به دلیل ترس از دستگیری و اخراج ممکن است به موقع آنها را به نزد پزشک نبرند. تعداد زیادی از پزشکان تورنتو اخیراً به دولت کانادا اعتراض کرده و خواسته اند که محیط درمانی از حمله نیروهای انتظامی مصون باشند تا بدینوسیله امکانات درمانی از این خانواده ها دریغ نشود.

۵- به دلیل ترس فوق الذکر، بسیاری از این کودکان ممکن است از امکانات آموزشی کافی برخوردار نشوند. به عنوان نمونه، هجوم مأموران انتظامی به یک مدرسه در تورنتو در ماه اپریل ۲۰۰۶ و دستگیری دو کودک به منظور فشار وارد آوردن به والدین به اصطلاح غیر قانونی آنها به خاطر این که والدین را مجبور به معرفی خود کنند، از مصادیق چندش آور چنین خطری است.

به طور خلاصه هر سنی مسائل و مشکلات خود را دارد ولی در صورتی که والدین توان برخورد با مسائل و مشکلات مهاجرت را داشته باشند سن کودکی و به خصوص سن زیر ۷ سالگی سن بسیار خوبی برای مهاجرت به نظر میرسد. افرادی که در سنین پائین مهاجرت میکنند - و یا در واقع مجبور به مهاجرت میشوند - در صورت داشتن شرایط مناسب خانوادگی و اجتماعی کمتر دچار اشکالها و تناقضهای فرهنگی - اجتماعی میشوند. تأکید میکنم که موقعیت این کودکان تا حد زیادی وابسته است به برخورد والدین آنها.